

واکاوی فرافکنی منکران دعوت انبیا از منظر قرآن

سیده محبوبه کشفی^۱

چکیده

مردم در برابر دعوت انبیا و آموزه‌های اساسی قرآن، در گذر زمان واکنش‌های متفاوتی نشان داده‌اند. خداوند متعال در برخی از آیات قرآن، گفتار و رفتار منکران دعوت الهی را توصیف کرده که بیانگر فرافکنی آنان است، موضوعی که بیشتر منکران می‌کوشند به وسیله آن از اندیشه، عمل و اعتقادات خود دفاع کنند.

نوشتار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به تبیین فرافکنی پرداخته و واکنش و گفتار تکذیب‌کنندگان دعوت انبیا در قرآن را بررسی کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که فرافکنی‌های منکران با ظاهر مقبول، اتهام‌زنی و تناقض‌گویی همراه بوده است. منکران بنابر تصریح آیات قرآن صفت‌ها و ویژگی‌های ناروایی به انبیا و مؤمنان نسبت داده‌اند؛ از جمله: اساطیر خواندن دعوت انبیا، ظالم و دروغ‌گو خواندن انبیا، نسبت افک به قرآن و سفیه برشمردن مؤمنان. بررسی رفتارهای فرافکنانه منکران بیانگر آن است که مواردی همچون تعصبات جاهلی، پیروی از معیارهای خودساخته درباره مقام نبوت، احساس ناکامی و سوءاستفاده از جهل عوام می‌تواند بستری برای بروز چنین رفتارهایی باشد.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، دعوت انبیا، جهل عوام، فرافکنی منکران، بیماردلی کافران.

مقدمه

قرآن کریم مملو از زیبایی‌هایی است که پس از چهارده قرن به رغم تمامی تحقیقات و پژوهش‌های صورت‌گرفته، هنوز بسیاری از لایه‌های معنایی و زیبایی آن کشف نشده است. این کتاب آسمانی هدایت‌دهنده و دربردارندهٔ وجوه و ابعاد لازم برای رستگاری و خوشبختی دنیوی و اخروی است و در این راستا به توصیف رفتارها و عملکردهای گوناگون انسان‌ها در شرایط متفاوت و عاقبت آنان پرداخته است. توجه به جنبهٔ روانشناختی در قرآن کریم و تحلیل رفتارهای گزارش شده از طبقات مختلف، امر مهمی است. خداوند متعال در قرآن کریم به جنبه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی انسان پرداخته و این امر بیانگر اهمیت مسائل روان‌شناختی انسان در نزد خداوند است.

یکی از مسائل روان‌شناختی مورد توجه در قرآن کریم سلامتی است. سلامتی از مهم‌ترین نعمت‌های خداوند متعال است که هم شامل جسم و هم روح افراد می‌شود. گاه افراد به رغم سلامتی جسمی، روان و رفتار سالمی نداشتند. یکی از رفتارهای ناسالم در افراد، واکنش دفاعی فرافکنی است. افراد در این حالت به انتساب ویژگی‌های خود به دیگران می‌پردازند و این زمانی رخ می‌دهد که شرایط پیش‌رو را برای خویش مناسب نمی‌بینند. بنابراین آیات قرآن کریم، منکران برای انکار انبیا و دعوت ایشان شروع به نسبت دادن اتهام‌های مختلفی می‌کردند که به خوبی با تحلیل آیات مرتبط می‌توان بروز واکنش دفاعی یادشده را در کلام آنان یافت.

مسئلهٔ پژوهش حاضر به صورت مشخص حول محور فرافکنی در جملاتی است که دربردارندهٔ اقوال منکران در اتهام‌زنی به انبیا است. در این نوشتار، نویسنده کوشیده است شمه‌ای از وجوه زیبای روان‌شناختی آیات قرآن کریم و ظرفیت آن را مطرح کند تا از این راه، اهمیت تحقیق میان‌رشته‌ای با استفاده از این کتاب الهی را برای پژوهشگران رشته‌های علوم انسانی نشان دهد. منظور از تحقیق میان‌رشته‌ای در این حوزه، تحمیل آرای نامعتبر روان‌شناسی و ارتباط‌دهی بدون استناد میان قرآن و روان‌شناسی نیست؛ بلکه کوشیده شده است که با ارائهٔ تحقیق‌های میان‌رشته‌ای بتوان فرصتی برای جذب

بیشتر به قرآن کریم و کسب معرفت فراهم آورد. در حقیقت، قرآن کریم در طرح و بسط مفاهیم روان‌شناسی نسبت به علوم روان‌شناسی غرب پیشینه‌ای دیرینه دارد و تمامی ملزومات هدایت را به اجمال یا تفصیل تبیین کرده است. بدین سان، می‌توان جنبه‌های مختلف روان‌شناسی را از منظر قرآن کریم تحقیق و بررسی کرد.

بنابراین نوشتار حاضر به روش توصیفی-تحلیلی در پی واکاوی سلامت روان منکران دعوت انبیا از منظر قرآن است. از حیث ساختار پژوهش نیز پس از بیان پیشینه تحقیق به موارد زیر پرداخته خواهد شد:

الف) تبیین رفتار فرافکنانه منکران؛

ب) نمونه‌هایی از مصادیق فرافکنی منکران در قرآن؛

ج) بستر و خاستگاه زمینه‌ساز فرافکنی.

پیشینه پژوهش

در باره پیشینه پژوهش باید گفت که در زمینه تطبیق علم روان‌شناسی با دیگر علوم، پژوهش‌های متعددی در قالب کتاب، پایان‌نامه و مقاله صورت گرفته؛ اما بنابر جست‌وجوهای نگارنده در حیطه مسئله فرافکنی به طور خاص، پژوهش‌هایی در دیگر حیطه‌ها از قبیل ادبیات فارسی و نهج البلاغه انجام یافته است. کیخا (۱۳۹۶) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود، «راهکارهای مقابله با فرافکنی در سیره علوی»، به این موضوع پرداخته است. کاویانی و زمانی (۱۳۹۸) عرصه‌های مشترک قرآن و روان‌شناسی را تبیین و همچنین برخی آیات روان‌شناختی قرآن را توصیف و تحلیل کرده‌اند. خانلو و بیرانوند (۱۳۹۳) نیز در مقاله «نگرش عرفانی- روان‌شناسی بر مفهوم فرافکنی در غزلیات شمس» مفهوم فرافکنی، انواع و عوامل آن را در غزلیات شمس تبیین کرده‌اند.

اما درباره مکانیسم دفاعی فرافکنی در قرآن و واکاوی آن در اتهام‌زنی منکران، به طور خاص در پایگاه‌های اطلاعاتی‌ای، مانند پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir) و ایرانداک (www.irandoc.ac.ir) و همچنین شماره‌های مختلف مجلات

علمی و پژوهشی، مقاله‌ای یافت نشد. باید گفت آنچه منابع اصیل پژوهش حاضر را به عنوان پایه تبیین مسئله شکل می‌دهد، عبارت است از آرای روان‌شناسان و مفسران در تبیین این واکنش دفاعی که می‌توان از راه تعمق در آیات قرآن کریم به تبیین روان‌شناختی منکران و واکنش‌های آنان دست یافت.

۱. مباحث نظری

۱-۱. سلامت روان

پیش از بررسی آیات قرآن کریم لازم است که به اجمال تعریفی از اصطلاح سلامت روانی ارائه شود تا از این راه ذهن خواننده برای تبیین ضرورت بررسی آیات مرتبط با اتهام‌زنی و واکنش دفاعی منکران آماده شود. سلامت روان یکی از مسائل مهم و تأثیرگذار در کیفیت زندگی افراد است. منظور از سلامت روان، کارکرد موفقیت‌آمیز اعمال روانی از نظر فکر، خلق و رفتار است که به فعالیت‌های سازنده، برآورنده روابط با دیگران، توانایی سازش به تغییر و مقابله با ناملازمات می‌انجامد. (سادوک، بنیامین و ویرجینیا، ۱۳۸۲: ۱/۲۴) زمانی که فرد در زندگی فردی و اجتماعی خود فاقد سلامت روان باشد، به تدریج در برخورد با دیگران رفتارهایی نامناسب و گاه حتی پرخاشگرانه خواهد داشت.

۱-۲. فرافکنی

فروید (۱۹۲۴) برای فرایندهای ناهشیاری که واقعیت را تحریف می‌کنند تا از این راه فرد را در برابر اضطراب محافظت کنند، اصطلاح مکانیسم دفاعی^۱ را به کار برده است؛ اگرچه مکانیسم واژه‌ای مناسب به نظر نمی‌آید و برخاسته از طرز تفکر فروید، ماشین دانستن بشر، است و شاید بهتر باشد اصطلاحات دیگری چون «سازه‌های فرضی»^۲ را جایگزین آن کرد. ویژگی مشترک تمامی این نوع واکنش‌های دفاعی خودفریبی است.

-
1. Defensive Mechanism
 2. Hypothetical Structures

(اتکینسون و هیلگارد، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۵۵) یکی از انواع مکانیسم‌های عقلی که انسان در برابر احساس نگرانی بروز می‌دهد، فرافکنی است. (نجاتی، بی‌تا: ۱۸۹) فرافکنی فرایندی ذهنی است که فرد از راه آن ویژگی‌های خویش را به بیرون از خود (امور طبیعی و یا اشخاص دیگر) نسبت می‌دهد. در روان‌پزشکی، این اختلال و عملکرد نامطلوب را چنین تعریف می‌کنند: نوعی تکانهٔ درونی نامقبول و ناخودآگاه که فرد دنیای خارج از خود را انکار کرده و به صورت هذیان‌های آشکار دربارهٔ واقعیت بیرونی بروز می‌دهد. (سادوک، بنیامین و ویرجینیا، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۹۴) اگرچه مکانیسم‌های دفاعی می‌توانند به طور موقت ما را آرام کنند، در عین حال معمولاً موجب تحریف واقعیت می‌شوند و بدین سان در حل مسئله اختلال پدید می‌آورند. همچنین باید افزود که افراد فرافکن ممکن است شیوه‌های کارآمدتر برای حل مسئله را فراموش کنند و این موجب شود که روزه روز حل مسئله برای آنان سخت‌تر و محال‌تر شود. (اتکینسون و هیلگارد، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۶۳)

بنابراین فرافکنی، واکنشی روانی- دفاعی در مقابل کنش‌های بیرونی است که به گمان شخص احساسات و شخصیت مردم را بازگو می‌کند؛ حال آنکه درحقیقت بازتاب‌دهندهٔ ویژگی‌های خود شخص است. به بیانی روشن‌تر می‌توان گفت که تشخیص فرافکنی در فرد برابر با آگاهی از ضمیر ناخودآگاه و درون فرد است. (هدفیلد، ۱۳۵۱: ۱۳۵) درخور توجه است که محرک اصلی اراده که انسان را به فعالیت وامی‌دارد، همان هدف است. بنابراین عملکرد و فعالیت‌های منکران حکایت‌کنندهٔ اهداف شوم آنان است که به خوبی می‌تواند بیانگر شخصیتشان باشد.

۳-۱. راه تشخیص فرافکنی

اینک با توجه به شناخت ماهیت فرافکنی، چگونه می‌توان این مسئله را در افراد کشف کرد؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان ویژگی‌های درونی، علایق و انگیزه‌های آنان را نیز دریافت؟ این سؤالی است که پس از شناخت مسئلهٔ فرافکنی برای هر خواننده‌ای پیش می‌آید که راه شناخت و تشخیص فرافکنی چیست و چگونه می‌توان فرد مبتلا را

شناخت؟

باید توجه داشت که فرافکنی مسئله‌ای نیست که بتوان از ظاهر پوششی فرد بدان پی برد؛ بلکه تشخیص فرافکنی به کلام و رفتارهای فرد در دوره‌ای طولانی بازسته است. به این معنا که باید گفتار و نحوه عملکرد فرد به مدت قابل ملاحظه‌ای بررسی و تحلیل شود؛ زیرا گاه ممکن است گفتار فرد بسیار دل‌نشین و جذاب و گاه با جسارت و توهین همراه باشد. در حالت اول، برای تشخیص فرافکنی فرد به بررسی عملکرد او در یک بازه زمانی طولانی نیاز است و نمی‌توان به صرف گفتارهای دل‌نشین، فرد را از فرافکنی مبرا دانست؛ بلکه با بررسی تمامی گفتارها و عملکردهایش می‌توان تعارض گفتار و رفتار را دریافت و آن‌گاه با دقت شدن در رفتارها ابتلای او به فرافکنی را فهمید. در حالت دوم، کلام با جسارت و توهین همراه می‌شود که می‌توان آن را پرخاشگری کلامی نامید. در ادامه با ذکر نمونه‌هایی قرآنی می‌توان ظهور فرافکنی به صورت پرخاشگری کلامی و اتهام‌زنی‌های کافران را جست‌وجو کرد.

۲. نمونه‌هایی از مصادیق فرافکنی در قرآن

در این بخش، نمونه‌های قرآنی بیانگر عملکرد منکران در بعد فرافکنی ذکر می‌شود که در ذیل به مواردی از جمله اساطیر خواندن دعوت انبیا، ظالم دانستن انبیا، دروغ‌گو و شرور برشمردن ایشان، افک دانستن قرآن و نسبت سفیه دادن به مؤمنان پرداخته خواهد شد.

۲-۱. اساطیر خواندن دعوت انبیا: خداوند متعال در آیات متعددی از تبعیت و تقلید

کورکورانه جاهلان و کافران خبر می‌دهد: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (بقره / ۱۷۰)؛ «و چون به آنان گفته شود:

"از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید؛" می‌گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم» آیا هرچند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم درخور پیروی هستند]؟». بنابراین تصریح آیه، کافران از پدران خود بدون هیچ دلیل و علمی پیروی می‌کردند؛ چنان‌که در ادامه آیه با عبارت «لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ نشان داده می‌شود که آنان در پیروی از پدران خود هیچ ملاک منطقی و عقلانی ای نداشته‌اند؛ زیرا کافران در عین عدم علم و هدایت آبای خود همچنان بر پیروی از آنان اصرار می‌ورزیده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱/ ۵۷۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱/ ۴۱۹) از این رو، ملاک پیروی عقیدتی و عملی آنان عملکرد آبایشان بوده؛ هرچند گفتارهایی بدون پشتوانه علمی و افسانه بوده است. آیات دیگری نیز چنین رفتاری را تأیید می‌کند: ﴿بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ﴾. (مؤمنون / ۸۱)

اینک قابل توجه است که کافران نحوه عملکردشان نسبت به آبای خود را به انبیا نسبت می‌داده‌اند؛ چنان‌که در ادامه و آیه دیگری از سوره مؤمنون درباره بعث و معاد می‌گویند: ﴿لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾. (مؤمنون / ۸۳) آنان بعث و معاد را جزء اساطیر و افسانه‌های پیشینیان تلقی می‌کنند؛ بدین معنی که وعده بعث قدیمی است و حقیقتی ندارد. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۳ / ۸۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۵ / ۵۶) این توصیفی که آنان برای وعده انبیا به کار می‌برند، به طور کامل درباره خود آنان صادق است که پیرو آبا و اجداد خرافی آبایشان هستند از این رو می‌توان بروز این نوع رفتار کافران را جزء مصادیق مکانیسم دفاعی فرافکنی برشمرد. همچنین باید افزود که خداوند متعال منشأ این نوع نسبت‌ها و اتهام‌زنی‌ها را زنگارهای دل می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۲۳۴) که آن نیز اثر و پیامد عملکرد آنان است: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (مطففین / ۱۴)؛ «نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است».

۲-۲. ظالم دانستن انبیا: نمونه‌ای دیگر برای فرافکنی در هنگام اتهام‌زنی به انبیا را می‌توان در آیه پنجاه سوره نور دید: ﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ اذْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أَوْلَيْتَكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (نور / ۵۰)؛ «آیا در دل‌هایشان بیماری است، یا شک دارند، یا از آن می‌ترسند که خدا و فرستاده‌اش بر آنان ستم ورزند؟ [نه،] بلکه خودشان ستمکارند». خداوند در این آیه با به کار بردن «بل» اضراب چنین تبیین می‌کند که ستمکاران حقیقی خود منافقان‌اند. (درویش، ۱۴۱۵: ۶ / ۶۳۷) یکی از کاربردهای حرف عطف بل، ابطال

حکم پیش از بل است. (سیوطی، ۱۳۹۴: ۲ / ۲۱۹؛ شرتونی، ۱۳۸۶: ۳۶۷)؛ به این معنی که رابطه مضمونی جملات طرفین «بل»، رابطه تقابلی است. در آیه یادشده، جمله پیش از بل، «أَنْ يَجِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ» چنین بیان می‌کند که منافقان از ظلم خداوند و پیامبر به خود می‌ترسند؛ اما جمله بعد از بل، «أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» از جمله پیشین اعراض می‌کند و ظالمان حقیقی را خود منافقان معرفی می‌کند. در واقع نگرش آنان درباره خدا و پیامبر، به طور کامل درباره خودشان ساری و جاری بود و آنان این ویژگی (ظالم بودن) را به بیرون از خود نسبت می‌دادند و اتهام می‌زدند. این مفهوم در آیات متعددی بیان شده است. (برای نمونه بنگرید به: عنکبوت / ۴۰؛ روم / ۹؛ آل عمران / ۱۱۷؛ اعراف / ۱۶۰؛ توبه / ۷۰؛ هود / ۱۰۱).

شایان ذکر است که خداوند ویژگی درونی آنان را با تأکید بیان می‌کند: کاربرد ضمیر فصل رفعی میان مبتدا و خبر معرفه از ساختارهای تأکیدی در بلاغت است (شرتونی، ۱۳۸۶: ۴ / ۲۰۶) و این نشان می‌دهد که نه تنها تصور آنان درباره نبی صحیح نیست، بلکه ظالم بودن به طور کامل جزء ویژگی‌های شخصیتی خودشان است.

۲-۳. دروغ‌گو و شرور دانستن انبیا: نمونه‌ای دیگر از نمود فرافکنی در اتهام‌زنی‌های منکران، آیات ۲۵ و ۲۶ سوره قمر است. خداوند متعال می‌فرماید: «أَلْقَى الدِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْرٌ» (قمر / ۲۵)؛ «آیا از میان ما [وحی] براو القا شده است؟ [نه] بلکه او دروغ‌گویی گستاخ است». برای قوم ثمود، پذیرش فردی با رسالت نبوت از میان خودشان محال بود؛ از این رو با استفاده از استفهام انکاری، بشر بودن پیامبر و فرستاده را باور نکردند و به او نسبت «کذاب» و «اشر» دادند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۹ / ۸۰)؛ به این معنی که هیچ‌گاه حضرت صالح عليه السلام پیامی از سوی خداوند دریافت نکرده، به دروغ خود را فرستاده خدا معرفی می‌کند، در ارتباط و پیوند خود با خداوند دچار کبر شده و همچنین از بسیاری طمع خود را چنین معرفی کرده است. (قطب، ۱۴۲۵: ۶ / ۳۴۳۲)

اما عبارت قرآنی‌ای که ذهن خواننده را به فرافکنی قوم ثمود سوق می‌دهد، آیه بعدی است. خداوند متعال به دنبال ذکر قول قوم ثمود، از عاقبت آنان چنین خبر می‌دهد:

«سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشْر» (قمر / ۲۶)؛ «به زودی فردا بدانند دروغ‌گوی گستاخ کیست». نکته قابل توجه آنکه خداوند همان دو اتهام قوم ثمود را درباره ویژگی‌های آنان به کار می‌برد. این نوع کاربرد نشان می‌دهد که آنان همان دو ویژگی و غرض درونی خویش را به پیامبرشان بهتان می‌زدند و به بیان روان‌شناختی، برون‌فکنی و فرافکنی می‌کردند.

۴-۲. افک دانستن کتاب آسمانی قرآن: افترا اتهامی دیگر است که کافران به انبیا نسبت می‌دادند. افترا از ریشه «فری» و در فرهنگ‌های لغت عربی، به هرگونه بریدن و قطع کردن گویند که در هر دو مورد اصلاح و افساد به کار می‌رود؛ اما در قرآن کریم برای موارد مذموم و فساد به کار رفته است. به بیانی روشن‌تر، افترا به معنای جدا شدن از حق است که دروغ و سحر می‌تواند از مصادیق آن باشد. (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۷۷ / ۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۳۴) خداوند متعال در سوره فرقان، کلام کافران درباره قرآن را این‌گونه حکایت می‌کند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا». (فرقان / ۴) دگرگونی از اصل و صورت را افک گویند و از آنجا که کذب نوعی انصراف از حق و واقع است، می‌توان افک را به کذب و دروغ اطلاق کرد (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۹۹ / ۱)؛ به این معنی که کافران قرآن را دروغی بزرگ می‌دانستند و از نگاه آنان، رسول اکرم ﷺ کتاب آسمانی قرآن را به دروغ به خدا نسبت می‌داد. (طیب، ۱۳۶۹: ۳۷۴ / ۹) مضمون این به دروغ نسبت دادن قرآن به خدا در آیات متعددی تکرار شده است: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (سبأ / ۴۳) و «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ». (احقاف / ۱۴) از سوی دیگر، قرآن کریم نه تنها این اتهام را از پیامبر مبرا می‌داند و خود را تصدیق‌کننده کتاب‌های آسمانی پیشین معرفی می‌کند: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (یونس / ۳۷)، بلکه عملکرد و برخورد آنان با الهه ساختگی‌شان را افک می‌نامد: «فَلَوْ لَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكُمْ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ». (احقاف / ۲۸) در واقع، خداوند پندار

بت پرستان در شفاعت کردن آلهه را افک و افترا می‌دانند و این در حالی است که بت پرستان قرآن کریم را افک می‌دانستند. بدین سان می‌توان چنین برداشت کرد که آنان همان عملکرد توخالی خود نسبت به آلهه را به پیامبر نسبت می‌دادند.

۲-۵. سفیه دانستن مؤمنان: آیه سیزده سوره بقره مثال قرآنی دیگری برای این پدیده روان‌شناسی است: «وَإِذ قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ الشُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الشُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ» (بقره / ۱۳)؛ «و چون به آنان گفته شود: "همان گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید"، می‌گویند: "آیا همان گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟" هشدار که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند». بنابراین آیه، افراد بی‌ایمان از ایمان آوردن ابا داشتند و ایمان آوردن را عملی نابخردانه تصور می‌کردند. درواقع، ایمان و باور مؤمنان را عملی سفیهانه تلقی کرده و مؤمنان را سفیه می‌خواندند؛ اما خداوند متعال در ادامه سخنان آنان، نسبت سفاهت را به خودشان برمی‌گرداند. به این معنی که افراد بی‌ایمان، نابخردی درونی خویش را به دیگران نسبت می‌دادند و این در حالی است که آن صفت و نسبت به طور کامل درباره خود آنان صادق است. قابل توجه است که خداوند در وصف ویژگی آنان با استعمال ضمیر فصل رفعی میان مبتدا و خبر معرفه، بار تأکید جمله را تقویت و مضاعف می‌کند؛ زیرا وجود حرف مشبّهة بالفعل «إِنَّ» و کاربرد جمله اسمیه نشان‌دهنده تأکید در جمله است که افزون بر این موارد، با کاربرد ضمیر فصل رفعی تأکید جمله مضاعف شده است.

۳. تبیین رفتار فرافکنانه منکران

منکران در رفتار فرافکنانه نسبت به شخص انبیا و دعوت ایشان، در هیئت فردی موجه و معقول ظاهر می‌شدند که به ایمان اظهار می‌کرد. همچنین برخی منکران با اتهام‌زنی و نسبت‌های ناروا به انبیا پرخاشگری کلامی کرده و حتی گاه در گفتارهای خود دچار تناقض‌گویی می‌شدند. در ذیل برای هر یک از این موارد، نمونه‌ای قرآنی ذکر خواهد شد.

۳-۱. ظاهر مقبول

برخی افراد در راستای تحقق اهداف خود می‌کوشیدند که نزد مردم شخصیتی مقبول و موجه داشته باشند تا با استفاده از این چهره مقبول به اهدافشان جامعه عمل ببوشانند. ظاهر، گفتار و رفتار آنان معقول و منطقی به نظر می‌رسید و حتی برخلاف حقیقت درونی، اظهار ایمان می‌کردند. خداوند متعال در سوره بقره چنین می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيهِمْ الْآخِرُ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾. (بقره / ۸) خداوند در این آیه به تفاوت ظاهر و باطن (گفتار و عمل) در برخی افراد تصریح می‌کند.

خداوند متعال راه تشخیص این گونه افراد را به خوبی تبیین کرده است: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَانُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتِلْتَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾. (منافقون / ۴) در این آیه ویژگی ظاهری منافقان از جمله چهره و جسم جزء ویژگی‌های مثبت و شگفت آور معرفی شده است و در واقع خداوند از این راه چنین می‌فهماند که ظاهر خوب و جذاب فرد نمی‌تواند گویای تمامی ویژگی‌های درونی او باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۲۸۰-۲۸۱)؛ چه بسا این ظاهر آراسته و موجه سازی ظاهری، نقاب و پوششی برای نحوه عملکرد و رفتار باشد؛ چنان‌که قرآن کریم این تعارض ظاهر و درون را نفاق می‌داند. باید توجه داشت که ویژگی دیگر این گروه، سخنان دل‌نشین است و این بیانگر تعارض گفتار فرد با عملکرد اوست. به عبارت دیگر، گاه فرد در گفتار خود هیچ‌گونه نسبت و اتهامی به دیگران وارد نمی‌کند؛ اما به گمان خود، فرد مقابل را به ویژگی‌های درونی خویش متهم می‌کند. همچنین در بخش پایان آیه روشن می‌شود که این گروه در طرز تفکر و پندار با ظاهر خود متفاوت‌اند؛ به این صورت که مؤمنان را دشمنان خود تلقی کرده و هر صدایی را بر علیه و به زیان خود تصور می‌کنند و این در حالی است که دشمن واقعی آنان خودشان هستند.

منافقان همیشه در صدد پنهان کردن کفر درون خویش‌اند و از پی بردن مؤمنان به درون خود ترسان؛ از این رو هر «صیحه» ای را علیه خود می‌پندارند. اما خداوند متعال از عملکردشان پرده برمی‌دارد که آنان خود در عداوت و دشمنی با مسلمانان هستند.

(طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۹/۲۸۱) در واقع، پندار آنان دربارهٔ مسلمانان نه تنها صحیح نیست، بلکه دربارهٔ خودشان صادق است. از این رو، قرآن کریم در ادامه با جملهٔ اسمیهٔ «هُمُ الْعَدُوُّ» به مخاطبان و خوانندگان قرآن می‌فهماند که این دشمنی را خود منافقان نسبت به مسلمانان دارند نه برعکس. در نتیجه می‌توان برخورد منافقان با مؤمنان را فرافکنانه دانست؛ زیرا که خصلت خود را برای مؤمنان متصورند.

۳-۲. پرخاشگری کلامی (اتهام)

اگرچه رفتارهای پرخاشگری در انسان‌ها به صورت رفتارهای فیزیکی و خشونت‌آمیز نسبت به دیگران فرض می‌شود، باید توجه داشت که برخی رفتارهای پرخاشگرانه با آسیب فیزیکی همراه نیست؛ چنان‌که پرخاشگری کلامی نیز یکی از انواع پرخاشگری است. (سادوک، بنیامین و ویرجینیا، ۱۳۸۲: ۱/۲۱۴) کلام و گفتار مجموعه‌ای از نشانه‌های صوتی است که برای انتقال افکار، مفاهیم و برقراری ارتباط میان انسان‌ها به کار می‌رود. (وثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۸۲: ۶۹) کلام هر فردی می‌تواند گویای علایق، نگرش و انگیزه‌های او باشد. گاه گفتار افراد آمیخته با پرخاشگری و خشونت است که می‌توان از آن به خشونت و پرخاشگری کلامی یاد کرد. خشونت و پرخاشگری کلامی انواع مختلفی دارد که شامل لحن تند و تحقیرآمیز، ناسزاگویی، مسخره کردن، توهین کردن، اتهام و ... می‌شود. منظور از پرخاشگری کلامی و اتهام، اقوال نامناسبی است که فرد برای دیگران به کار می‌برد. خداوند متعال در سورهٔ محمد می‌فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمُ فَلَعرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»؛ «و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تومی نمایانیم، در نتیجه ایشان را به سیمای [حقیقی] شان می‌شناسی و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد و خداست که کارهای شما را می‌داند». خداوند در این آیه نحوهٔ شناخت و اطلاع از چهرهٔ واقعی افراد را در گفتار و کنایات آنان می‌داند.

همچنین امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به این امر مهم توجه خاص کرده‌اند: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ». (صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۵۴۵) شاعران عرب نیز به

این مسئله روان‌شناختی توجه کرده و آن را در قالب شعر سروده‌اند: «إذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه / و صدق ما يعتاده من توهم» (المعری، بی‌تا: ۳۸۶) مصرع دوم این بیت به گونه‌ای تعریف فرافکنی است که بدکرداران به علت آلودگی‌های درونی خویش انسان‌های پاک را آلوده می‌بینند.

تعدد اتهامات کافران در طول تاریخ و حکایت‌های قرآن از عملکرد انکاری و تکذیبی آنان به فراوانی در کلام خداوند متعال دیده می‌شود. کافران در هر دوره‌ای با اتهام‌زنی‌های متفاوت قصد داشته‌اند انبیا را انکار کنند که یکی از این موارد نسبت دادن معجزات انبیا به سحر بوده است؛ برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (قمر / ۲)؛ «و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند: "سحری دائم است"». در این آیه، خداوند واژه «آیه» را به صورت اسم نکره به کار می‌برد که با توجه به قاعده «نکره در سیاق شرط افاده عموم می‌کند» (سیوطی، ۱۴۲۱: ۳ / ۴۹) می‌توان مفهوم آیه را چنین دانست که کافران در مواجهه با هریک از معجزات انبیا اعراض کرده و به گونه‌های مختلف اتهام‌زنی می‌کرده‌اند؛ چنان‌که با توجه به آیه یادشده، بدان معجزه نسبت «سحر» می‌داده‌اند. همچنین در آیه‌ای دیگر، درباره واکنش آنان در برابر تمامی انبیا چنین می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (ذاریات / ۵۲) که به معنای نسبت دادن سحر و جنون به همه انبیاست.

نمونه‌هایی دیگر از اتهام‌زنی‌های کافران و منکران به انبیا اتهام کفانت، جنون، شاعری و دروغ‌گویی است؛ به عنوان نمونه کافران مکه در برخورد با پیامبر اسلام ﷺ و منذر بودن ایشان چنین گفتند: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (ص / ۴) و به ایشان جادوگری و دروغ‌گویی نسبت دادند. اما خداوند متعال این‌گونه نسبت‌ها و اتهام‌های ناروا را از انبیا مبرا دانسته است. خداوند درباره تنزیه نبی اکرم ﷺ از اتهام کفانت و شاعری چنین می‌فرماید: «وَمَا هُوَ بِقَوْلٍ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلٍ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ». (حاقه / ۴۱-۴۲) همچنین قرآن درباره متهم کردن پیامبر به جنون چنین می‌گوید: «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ». (دخان / ۱۴)

۳-۳. تناقض‌گویی

قابل توجه است که برخی از اتهام‌زنی‌های منکران با یکدیگر در تعارض است. دقت در دو اتهام «کفانت» و «جنون» این تناقض‌گویی کافران و منکران فرافکن را روشن‌تر می‌کند: ویژگی کفانت با هوش همراه است و کاهنان معمولاً افراد باهوشی بودند که با ادعای دسترسی به اخبار غیبی و سوءاستفاده از هوش خود مردم را به لغوسرگرم می‌کردند؛ بنابراین زمانی که صفت کفانت برای فردی به کار می‌رود، وصف هوش بالایی برای او انتظار می‌رود و این در حالی است که مجنون فردی است که از هوش کافی برخوردار نیست. به سخن دیگر، عقل او زایل شده است. بدین سان پس از تعریف و توصیف دو صفت «کفانت» و «جنون» می‌توان چنین برداشت کرد که به کار بردن هم‌زمان این دو صفت برای انبیا، مانند آیه ۲۹ سوره طور، تناقض‌گویی است. (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۲۷/۳۷۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۲/۴۴۴)

۴. بسترهای زمینه‌ساز (خاستگاه) رفتارهای فرافکن

با تعمق در آیات قرآن کریم می‌توان بسترها و عوامل زمینه‌ساز در فرافکنی افراد را دریافت که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

۴-۱. بینش منکران نسبت به نبوت: یکی از بسترهای زمینه‌ساز در فرافکنی نسبت به انبیا بینشی بود که منکران درباره نبوت پیامبران متصور بودند. پذیرش بشر بودن و همنوع بودن انبیا برای منکران بسیار دشوار بود؛ اما این واقعیتی بود که خداوند بر آن تأکید می‌کند: «قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (ابراهیم / ۱۱) و بدین سان خود پیامبران نیز بدان اذعان می‌کنند. اما عقاید منکران انبیا این‌گونه بود که رسول خدا چگونه می‌تواند هم‌نوعشان باشد و به این ترتیب آن را امری بعید و محال می‌دانستند؛ چنان‌که با استفاده از انکاری، رسول خدا را به علت جنس بشری داشتن انکار کردند: «الْقِيَالِ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ» (قمر / ۲۵) همچنین آیات دیگری نیز حاکی از آن است که فرستاده خدا را به علت بشر بودن از مکذبان برمی‌شمردند: «وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»

(شعراء / ۱۸۶) و ﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذُوبُونَ﴾ (یس / ۱۵) و حتی پیروی کنندگان از فرستاده خدا را فرومایه می دانستند: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ إِلَّا تَابِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا لَنَا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَادِبِينَ﴾. قابل توجه است که گاه بشر بودن فرستاده خدا را در صورت تحقق شروط خود می پذیرفتند. در آیه ای دیگر ویژگی های بشری از جمله غذا خوردن و در بازار راه رفتن را از فرستاده خدا بعید می دانستند: ﴿وَقَالُوا مَا لَ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْنِهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾ (فرقان / ۷) و یا خوردن و آشامیدن را برای فرستاده محال قلمداد می کردند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾. (مؤمنون / ۳۳)

۲-۴. تعصبات جاهلی: منکران انبیا خود به این امر معترف بودند که ملاک برخورد آنان با انبیای زمانه خود و فرمان های ایشان، پیروی و تقلید از اجدادشان بوده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا آبَائُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ (بقره / ۱۷۰) طبق آیه، منطق سست منکران و تقلید کورکورانه از اجدادشان مانع پیروی از خداوند و رسول است. نکته درخور توجه این است که خداوند آباء آنان را با عبارت «كَانُوا آبَائُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» توصیف می کند و بدین سان برای منکران تبیین می کند که هیچ ملاک صحیح و منطقی ای در این نوع تقلید وجود ندارد و این در حالی است که با وجود مشاهده معجزات و بینات نبی باز به وی ایمان نمی آورند: «... أَنْتَ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (تغابن / ۶)

بنابراین خداوند متعال نه تنها این نوع اطاعت و پیروی را صحیح نمی داند، بلکه آن را نشئت گرفته از هوس و بدون علم می داند: ﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ (روم / ۲۹) با بررسی آیات هم مضمون با تقلید کورکورانه می توان چنین نتیجه گرفت که یکی از عوامل زمینه ساز برای انکار و نسبت های ناروادادن به انبیا تحجر فکری منکران است که بدون هیچ دلیل منطقی و علمی ای از روش پیشینیان خود پیروی می کردند و با این حال، صفت «ردل» را به پیروان انبیا نسبت

می‌دادند: ﴿قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَزْدُلُونَ﴾ (شعراء / ۱۱۱)

۳-۴. جهل عوام: یکی از بسترهای مناسب برای فرد فرافکن، استفاده از جهل و نادانی قشر معمول جامعه است؛ به این معنی که سران و پادشاهان با سوءاستفاده از قدرت سیاسی خود و جهل می‌کوشند مردم را بفریبند. داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون نمونه قرآنی مناسبی برای این بسترزمینه‌ساز است: فرعون چنین می‌گوید: ﴿وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾. (زخرف / ۵۱)؛ «و فرعون در قوم خود ندا درداد [و] گفت: "ای مردم [کشور] من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخ‌های] من روان است از آن من نیست؟ پس مگر نمی‌بینید؟"». فرعون با ارزش‌های قلبی، نگاه عوام را به خود جلب کرد تا بدین طریق از نفوذ حضرت موسی علیه السلام در افکار مردم مصر جلوگیری کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۱ / ۸۴) همچنین او در آیه‌ای دیگر، از تغییر آیین مردم و فساد توسط حضرت موسی علیه السلام اظهار نگرانی می‌کند: ﴿... اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یُّبَدِّلَ دِیْنَكُمْ اَوْ اَنْ یُّظْهِرَ فِی الْاَرْضِ الْفَسَادَ﴾ (غافر / ۲۶) با این حال فرعون صحنه‌ای برای هم‌اوردی موسی و ساحران فراهم کرد تا از این راه حضرت موسی علیه السلام را مغلوب کند: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ اِنَّکُمْ لَبِکْلِ سَاحِرٍ عَلِیْمٍ﴾ (یونس / ۷۹)؛ اما پس از مغلوب شدن ساحران همچنان به رویه خود ادامه داد و حتی حضرت موسی علیه السلام را به سحر متهم کرد: ﴿فَتَوَلَّیْ بِرُکْبَیْهِ وَقَالَ سَاحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ﴾ و بدین‌گونه قوم خود را به ورطه گمراهی کشاند تا آنکه در حال کفر همراه او در نیل مردند: ﴿وَأَصْلَ فِرْعَوْنُ قَوْمُهُ وَمَا هَدَى﴾. (طه / ۹۷)

چنان‌که در آیات بالا آمد، فرعون با سوءاستفاده از نادانی مردم و یا مغلطه‌کاری کوشید عوام را بفریبد. او شیوه شکست حضرت موسی علیه السلام را از راه سحر می‌دانست و به این علت ساحرانی استخدام کرد. قابل توجه است که پس از شکست حیلۀ خود و تحقق نیافتن هدف شومش، سحر را به حضرت موسی علیه السلام نسبت داد: ﴿قَالَ اَحْسَبْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ اَرْضِنَا بِسِحْرِکَ يَا مُوسٰی﴾ (طه / ۵۷)؛ به عبارت دیگر، حیلۀ خود را به حضرت موسی علیه السلام فرافکنی کرد.

۴-۴. احساس ناکامی: یکی از رفتارهای فرافکنانه منکران، پرخاشگری کلامی و

اتهام زنی است. نکته مهم، شناخت محرکه ظهور رفتار پرخاشگرانه و اتهام زنی است. روان شناسان بر این باورند که احساس ناکامی، عامل بسیار مهمی در ظهور پرخاشگری افراد است. (سادوک، بنیامین و ویرجینیا، ۱۳۸۲: ۱ / ۲۱۷-۲۱۸) گاهی انسان ها در زمانی که مطلوب و مقصود خود را از دست داده و یا بدان نمی رسند، رفتارهای پرخاشگرانه ای همچون پرخاشگری کلامی (اتهام) نسبت به اطرافیان نشان می دهند. شاید بتوان گفت که فرد با کلام پرخاشگرانه خود، راهی نادرست برای اظهار وجود انتخاب کرده و گمان می کند که از این راه می تواند توجه دیگران را به خود جلب کند و یا اقتدار ازدست رفته خویش را بازیابد.

منکران در عصر نزول قرآن به علت نپذیرفتن فضیلت هم‌نوع خود و مقام نبوت وی، معیارهایی پوچ و واهی ای برای فرستاده خداوند تعریف می کردند؛ برای نمونه داشتن گنج و باغ را از نشانه های رسول قلمداد می کردند: «أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا» (فرقان / ۸)؛ اما زمانی که این انتظار آنان از فرستاده خدا و دیگر ملاک های خرافی محقق نمی شد و از برآورده شدن تقاضایشان ناامید می شدند به انبیا اتهام و نسبت های ناروا از جمله کذاب، اشر، مسحور و ... می زدند و یا اینکه ویژگی های درونی خود را به ایشان نسبت می دادند و بدین شیوه می کوشیدند شرایط پیش آمده را تغییر دهند. در نمونه ای دیگر به خوبی مشاهده می شود که در پی انکار حضرت صالح عليه السلام صفت های کذاب و اشر را به ایشان نسبت داده اند: «الَّذِي الدُّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ». (قمر / ۲۵) در واقع، این دو صفت همان دو صفت قابل صدق بر خودشان بود: «سَيَعْلَمُونَ عَدَاوَةَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ» (قمر / ۲۶) که بدین گونه خداوند از نمایان شدن حقیقت واقعی آنان در روز موعود خبر می دهد.

نتیجه گیری

فرافکنی در اتهام زنی های کافران فقط به موارد یاد شده در این نوشتار محدود نمی شود، بلکه در این پژوهش سعی بر آن بود که تأثیر توجه به این مسئله روان شناختی در شناخت

منکران تبیین و شفاف‌سازی شود. نتایجی که از تحقیق حاضر حاصل می‌شود این است که یکی از رفتارهای منکرانه مخالفان در برابر انبیا انکار به شیوه فرافکنانه بوده است؛ به این معنا که منکران همان ویژگی شخصیتی و درونی خود را به پیامبر زمانه نسبت می‌داده‌اند. بنابر آیات قرآن کریم، بروز رفتارهای فرافکنانه قابل تصور در سه صورت ظاهر مقبول، پرخاشگری کلامی (اتهام‌ها) و تناقض‌گویی است. به این ترتیب، نمی‌توان بنابر ظاهر افراد به باورهای آنان پی برد؛ چراکه گاه گفتار افراد با باطن و درونشان متفاوت است. منکران به علت تعصبات جاهلی، احساس ناکامی، بینش نادرست از مقام نبوت و سوء استفاده از جهل عوام به فرافکنی پرداختند. آنان به انبیا صفاتی ناروا همچون ساحر، کاهن، مجنون، کذاب، شرور، مفتری و شاعر نسبت داده و حتی گاه فرافکنی‌های متعارض برای ایشان به کار گرفتند. منکران افزون بر نسبت‌های ناروا به انبیا، در برابر کتاب آسمانی و دعوت انبیا نیز فرافکنی کردند؛ به این صورت که دعوت انبیا را اساطیر و افسانه خوانده و کتاب آسمانی رسول مکرم اسلام ﷺ را ساخته حضرت دانستند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اتکینسون، ریتال و ارنست هیلگارد، *زمینه روان‌شناسی*، ترجمه زیر نظر محمد تقی براهنی، رشد، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۳. جوادی آملی، عبدالله، *پرتال اسراء*. (۱۳۹۱/۰۱/۲۶)
۴. درویش، محی‌الدین، *إعراب القرآن الکریم و بیانه*، الارشاد، حمص، ۱۴۱۵ ق.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، دار القلم - دار الشامیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۶. سادوک، بنیامین و ویرجینیا، *خلاصه روان‌پزشکی*، ترجمه نصرت‌الله پورافکاری، آینده‌سازان، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۷. سید قطب، ابراهیم حسین شاذلی، *فی ظلال القرآن*، دار الشروق، بیروت، ۱۴۲۵ ق.
۸. سیوطی، جلال‌الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۴ ق.
۹. شجاعی، محمد صادق، *دیدگاه‌های روان‌شناختی حضرت آیه‌الله مصباح یزدی*، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۵ ق.

۱۰. شرتونی، رشید، *مبادئ العربية في الصرف والنحو*، اساطير، تهران، ۱۳۸۶ ش.
۱۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، تصحیح صبحی صالح، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق.
۱۲. صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن والسنة*، فرهنگ اسلامی، قم، ۱۴۰۶ ق.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، *الميزان في تفسير القرآن*، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ ش.
۱۴. طیب، عبدالحسین، *اطیب البیان في تفسير القرآن*، اسلام، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۱۵. فخر رازی، محمد بن عمر، *التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
۱۶. فولادوند، محمد مهدی، *ترجمه فولادوند (قرآن کریم)*، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، تهران، ۱۴۱۸ ق.
۱۷. مصطفوی، حسن، *التحقیق في كلمات القرآن*، فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۱۸. معری، ابوالعلاء، *معجز احمد*، کتابخانه مدرسه فقهت، بی جا، بی تا.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۲۰. نجاتی، محمد عثمان، *قرآن و روان شناسی*، ترجمه عباس عرب، مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیة اصفهان، اصفهان، بی تا.
۲۱. هدفیلد، ژ. آ، *روان شناسی و اخلاق*، ترجمه علی پریور، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران، ۱۳۵۱ ش.
۲۲. وثوقی، منصور و علی اکبر نیک خلق، *مبانی جامعه شناسی*، بهینه، تهران، ۱۳۸۲ ش.